

• دریافت ۹۴/۱۲/۲۳

• تأیید ۹۵/۹/۲۹

جایگاه شاهنامه در نخستین دهه پس از

پیروزی انقلاب اسلامی

نغمه دادور*

محمدجعفر یاحقی**

چکیده

هانس رابرت یائوس نظریه پرداز آلمانی معتقد بود که تاریخ یک شاهکار ادبی تنها تاریخ خلق آن نیست، بلکه بخش مهمی از تاریخ حیات آن متن وابسته به درجه مقبولیت آن در سال‌های پس از آفرینش آن است. بی‌شک نگرینستن از این منظر به شاهکارهای ادب فارسی، می‌تواند فصلی تازه را در مطالعات تاریخ ادبیات ایران باز نموده و منجر به پدید آمدن نسلی خواندنی‌تر از کتاب‌های تاریخ ادبیات در ایران گردد. در جستار حاضر و با بهره‌گیری از همین دیدگاه، بخشی از تاریخ شاهنامه در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است. در این تحقیق نشان خواهیم داد چگونه شاهنامه که متنی پر اهمیت و بازتابنده سیاست ناسیونالیسم باستانگرا در عصر پهلوی بود، با پیروزی انقلاب اسلامی برای مدتی جایگاه خود را از دست داد و مورد بی‌توجهی قرار گرفت و چگونه پس از ده سال این متن ادبی به این دلیل که توانست آیین بازتابنده ایدئولوژی حاکم بر ایران اسلامی پس از انقلاب باشد، مجدداً مورد توجه قرار گرفت. نیز خواهیم گفت که چگونه برپایی گنجره جهانی شاهنامه در سال ۱۳۶۹ و نامگذاری آن سال به نام سال فردوسی از سوی یونسکو، نویدگر آغاز دوره‌ای جدید در تاریخ حیات این شاهکار ادبی در دوران معاصر شد.

کلید واژه‌ها:

انقلاب اسلامی، فردوسی، شاهنامه، نظریه زیبایی‌شناسی دریافت.

naghme.dadvar80@gmail.com

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

mgyahaghi@yahoo.co.uk

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

کشف تاریخ معنای یک متن، آرمانی بود که هانس رابرت یائوس^۱ - پژوهشگر ادبی و منتقد آلمانی - در حدود پنجاه سال پیش در سر داشت و در پی کشف و ارائه راهکارهایی برای دست یافتن بدان بود. وی تاریخ ادبیات‌های موجود را ناکارآمد می‌دانست و معتقد بود که با نگاهی تاریخی به شاهکارهای ادبی می‌توان از دیدگاه تازه‌ای، تاریخ یک متن و سرگذشت آن در سال‌های حیاتش را نوشت.

یائوس در سخنرانی خود با عنوان «تاریخ ادبیات، چالشی برای نظریه ادبی»^۲ (see: Jauss, 1970) پرسش‌ها و پاسخ‌های تازه‌ای را درباره شیوه نگارش تاریخ ادبیات مطرح کرد. وی کوشید با برقراری پیوند میان نظریه ادبی و فلسفه تاریخ، راهی نو برای افزودن دریافت‌های مخاطبان به تاریخ حیات یک متن ادبی باز کند. از دید یائوس متن ادبی زمانی هویت کامل خود را می‌یابد که به طور خلاق و مداوم خوانده شود. حیات تاریخی اثر ادبی بدون شرکت فعال خوانندگان آن قابل تصور نیست. این مخاطب است که زمینه حیات و تأثیر و بالندگی متن را فراهم می‌سازد (نقل از فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

نظریه یائوس با عنوان زیبایی‌شناسی دریافت^۳، عبور از «نویسنده» و «اثر» به «متن» و «خواننده» آن بود (See: Holub, 1984: xii). از منظر این نظریه، یک اثر ادبی نه فقط متن بود و نه تنها خواننده آن؛ بلکه آمیزه‌ای بود از هر دوی آنها. نظریه یائوس تا حدی آرمانی به نظر می‌رسید. زیرا جمع‌آوری تمام خوانش‌ها، آراء و نظراتی که در پیوند با یک متن ادبی، در طول زمان‌ها و در مکان‌های مختلف ارائه شده، کاری بسیار گسترده و دشوار است. اما به نظر می‌رسد می‌توان با بررسی‌های مقطعی درباره بازتاب‌های یک متن ادبی در یک دوره تاریخی و تأثیرپذیری معنای آن از حوادث سیاسی - اجتماعی آن عصر از یکسو و تحقیق در آثار پدید آمده پیرامون آن متن از سوی دیگر به مرور زمان به تاریخ معنای یک متن در سال‌های حیاتش پی برد. چنین تحقیقاتی به ما کمک خواهد کرد که مثلاً در باب شاهکاری ادبی چون شاهنامه بتوانیم به سؤالاتی از این دست پاسخ گوییم:

- شاهنامه در تاریخ معاصر ایران، چگونه رخ نموده است؟
- شاهنامه در موقعیت‌های مختلف تاریخی چه نقش‌های متفاوتی را ایفا کرده است؟
- نسبت شاهنامه با ذوق و سلیقه دوره‌های تاریخی اخیر چگونه است؟
- وابستگی شاهنامه به سنت معنایی و گسست آن از سنت معنایی خود، در دوره مورد بررسی چقدر بوده است؟

- شاهنامه تا چه حد قابلیت امروزی شدن داشته است؟
- آیا شاهنامه در گذر زمان پرسش‌های مختلفی را طرح کرده است؟
- و این که آیا نسل‌های مختلف در مکالمه با آن پرسش‌های مختلفی را طرح کرده‌اند؟ (نیز نک: فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

این مقاله کوششی است برای بازنمایی بخشی از تاریخ حیات شاهنامه با توجه به بستر تاریخی ایران از سال ۱۳۵۷ که آغاز دوره جدیدی از تاریخ ایران بوده است تا سال ۱۳۶۹ که آغاز دوره جدیدی از حیات شاهنامه در ایران محسوب می‌شود.

تلاش برای بازسازی جایگاه شاهنامه در دهه شصت

در دوران پهلوی دوم، همگام با مدرنیزاسیون، تلویزیون جای نقل داستان‌های کهن را گرفت و قهرمان‌های پاورقی‌ها و رمان‌ها جای اسطوره‌های شاهنامه را برای مردم پرکردند. مردم قهرمان‌های تازه‌ای را جایگزین شخصیت‌های شاهنامه کردند و شاهنامه اندک اندک به فضاهای روشنفکری و عرصه تحقیقات ادبی رفت (ر.ک: مسکوب، ۱۳۵۱: ۵). در چنین فضایی آگاهی مردم از شاهنامه و ارتباطشان با آن روز به روز ضعیف‌تر شد. در سال‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی و پس از پیروزی آن نیز از یکسو سلطنت‌ستیزی و شاه‌گریزی توده مردم با عدم شناخت صحیح از شاهنامه پیوند خورد و این تصور به وجود آمد که شاهنامه، نامه ستایش شاهان است و از دیگر سو خاطره توجه خاص رضاشاه و باستان‌ستایی‌های محمدرضا شاه و بهره‌گیری‌هایشان از شاهنامه، این کتاب را در میان طیفی از انقلابیون و عوام ناآگاه برای سال‌ها مطرود کرد.

در دهه شصت خورشیدی، نخبگان ادبی و شاهنامه‌پژوهان بیش از اینکه به پژوهش در شاهنامه‌پردازند، در داخل و خارج از ایران به دفاع از حیثیت شاهنامه و فردوسی مشغول بودند تا بتوانند ارتباطی دوباره میان این متن و زندگی توده مردم برقرار نمایند. در چنین شرایطی بدیهی است که شاهنامه می‌بایست به علایق و ارزش‌های جامعه پیوند می‌خورد. این فضا منجر به پدید آمدن گفتارها و نوشتارهایی شد که گرچه امروز پس از گذشت نزدیک به سه دهه، غلوآمیز، ایدئولوژی‌محور و دور از واقع به نظر می‌رسد، از این جهت که در پیوند دوباره و نسبی مردم و حاکمیت با شاهنامه بی‌تأثیر نبوده است، قابل بررسی و تحلیل است.

پیشنهاد نام الهی‌نامه برای شاهنامه

ماهنامه *دانشگاه انقلاب* از زمره نواذر مطبوعاتی بود که از دی ماه ۱۳۶۰ تا اسفندماه ۱۳۶۱ به صورت مرتب، مجموعه مقالاتی را با موضوع *شاهنامه* منتشر کرد. احمد رنجبر نویسنده این مجموعه مقالات که استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت معلّم بود، به نمایاندن ابعاد یکتاپرستانه *شاهنامه* پرداخت.

مقدمه‌ای که نشریه *دانشگاه انقلاب* بر پیشانی نخستین نوشتار از این مجموعه مقالات نهاده، نمایانگر فضای بسته حاکم بر شاهنامه‌پژوهی در آغاز دهه شصت در ایران است:

«نوشتار زیر یک بحث از مجموع سه تحقیق حول مقوله‌های «ستایش بزدان»، «دانش» و «خرد» از نظرگاه الهی‌نامه (مشهور به *شاهنامه*) می‌باشد که توسط آقای دکتر رنجبر به رشته تحریر درآمده است. نشریه *دانشگاه انقلاب* این سلسله مقالات را بدون هیچگونه اظهار نظر چاپ، و نقد و بررسی نقطه‌نظرهای آن را به صاحب‌نظران و متفکران دانشگاهی و غیر دانشگاهی متعهد و مسلمان احاله می‌نماید.» (*دانشگاه انقلاب*، ۱۳۶۰: ۲۳)

این سلسله مقالات گرچه امروز در گستره پژوهش‌های شاهنامه‌جایگاه ویژه‌ای ندارد، از این جهت که از نخستین نمونه‌های تجلی دانشگاهی ایدئولوژی حاکم در رابطه با شاهنامه بوده، در خور توجه است. نویسنده مقاله در ابتدا تأکید کرده بود که «لهی‌نامه» حکیم طوس صرف‌نظر از جنبه حماسی، از جهت معنوی نیز درخور اهمیت است و همچون دایره‌المعارفی نکات دقیق و مهم اسلامی و انسانی را که مورد نیاز زندگی هر فرد انسان است به نحوی بسیار شیوا بیان کرده است. (همان: ۲۴) وی همچنین نوشته بود:

«کتابی را که این ابیات در آن گرد آمده «لهی‌نامه» نامیدیم، چه مسائل مطرح شده در آن مبتنی بر امور دینی است و به نظر می‌رسد فردوسی از احادیث نبوی و آیات قرآنی سخن بزرگان به طور مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کرده است.» (همانجا)

البته رنجبر که در این مجموعه نوشتار همه‌جا از لفظ «لهی‌نامه» و «نامه باستان» برای شاهنامه بهره گرفته بود، در سال ۱۳۶۳ و در مقدمه کتاب *جاذبه‌های فکری شاهنامه* که در واقع همان مجموعه مقالات چاپ شده در نشریه *دانشگاه انقلاب* بود، از بکارگیری عنوان الهی‌نامه صرف‌نظر کرد و از این کتاب با همان عنوان شناخته شده *شاهنامه* یاد نمود. رنجبر در این مجموعه مقالات موضوعاتی چون: عدالت، بی‌اعتباری دنیا، جبر و اختیار، آداب معاشرت، مسأله ولایت، تهذیب اخلاق، مقام و ارزش زن، سیاست و کشورداری و دعا و نیایش را از دل ابیات

شاهنامه بیرون آورده و با بعضی آیات و روایات دینی پیوند زد و در پایان کار نیز از این مقدمات به این نتیجه رسید:

«نامه باستان فردوسی از جمله کتاب‌های نادر و کمیابی است که سراینده آن در همه موارد اخلاق نیک و خوی پسندیده را در نظر داشته است و گرچه به عنوان یک حماسه بی‌نظیر در ادب فارسی شناخته شده، از نظر دین و اخلاق و حکمت نیز درخور اهمیت بسیار است... بسیاری از جاها به مفاهیم آیات قرآن مجید و احادیث و روایات اشاره شده است، مثل اینکه وی خواسته مسائل اخلاقی، اجتماعی و خدانشناسی را به عامه مردم بازگو کند و سرودن حماسه را بهانه قرار داده است.» (رنجبر، ۱۳۶۱: ۲۴)

وی روایت‌های حماسی را فرع نکات مذهبی و اجتماعی طرح شده در شاهنامه دانست و این مجموعه مقالات را با تعریف داستان ضحاک در شاهنامه و ذکر ظلم‌ستیزی و پادشاه‌گریزی فردوسی به پایان رساند (ر.ک: همان). شاهنامه به منزله یک شاهکار ادبی که تا پیش از آن نیز بسیاری توانسته بودند در آینه آن بنگرند و نقش خویش و زمانه خود را در آن ببینند، برای رنجبر (و هم‌اندیشان وی) این امکان را فراهم آورد که بتوانند گفت‌وگویی میان این شاهکار ادبی و گفتمان غالب برقرار کنند.

برجسته‌سازی مفاهیم دینی شاهنامه

سرمقاله نشر دانش با عنوان «نگاهی دیگر به فردوسی علیه‌الرحمه» که در سال ۱۳۶۶ منتشر شد، یکی از کاملترین نوشته‌های به جای مانده از آن ایام در نقد فردوسی‌ستیزان بود. این سرمقاله کوششی بود برای پاک کردن ننگ باستان‌ستایی و شاه‌پرستی از حیثیت فردوسی و شاهنامه و پیوند دادن آن با اسلام شیعی. بهره‌گیری از عبارت «علیه‌الرحمه» که در آن زمان عموماً در مورد اشخاص مذهبی به کار می‌رفت، جز اینکه مقدمه‌ای بر دعاوی نویسنده این نوشتار نیز بود، نوعی تابوشکنی هم به شمار می‌آمد. پورجوادی در فضایی این سرمقاله را نوشت که هنوز بسیاری از مقامات رسمی از اشاره صریح به شاهنامه کراهت داشتند. وی خود اینگونه این فضا را توصیف کرده است:

«در حق فردوسی بعد از انقلاب بیشتر سکوت کرده‌اند. ولی گاهی نیز عده‌ای از روی سبک‌مغزی به او تهمت و ناسزا گفته و او را «طاغوت‌پرور» و «ضد اسلام» خوانده‌اند. البته در سال‌های اخیر ظن طاغوت‌پروری و ضدیت با اسلام را فقط در حق فردوسی نبرده‌اند، بلکه شعرا و نویسندگان دیگری نیز آماج اینگونه تهمت‌ها و ملامت‌ها قرار گرفته‌اند. لکن

فردوسی به دلایلی بیش از دیگران در حَقّش ستم شده است. یک علت آن نام شاهنامه است. دشمنی ملت با شاه موجب شده بود که بعضی عوامزندگان در سال‌های اول انقلاب با هر چیزی که نام «شاه» بر آن نهاده شده بود، بخصوص شهرها و خیابان‌ها، مخالفت کنند.» (پورجوادی، ۱۳۶۶: ۳)

وی دلیل گرایش جامعه به شاهنامه در سال‌های پیش از انقلاب را تبلیغات حکومت پهلوی عنوان کرد. از دید او این تبلیغات مرهون نیاز شدید و عمیق ایرانیان پس از مشروطه به بازبانی هویت قومی و فرهنگی بوده است. با این همه پورجوادی وانمود می‌کرد که تشخیص و روح شاهنامه همان ابیات معدود متناسب با فضای اسلامی است. وی در ادامه نوشت:

«فردوسی عاشق رسول الله (ص) و حامی سرسخت دین اسلام بود. جهان اسلام جهانی بود که او می‌خواست قوم خود را در آن وارد کند. ایرانیانی که قبلاً بدون هویت تاریخی و قومی به دارالاسلام وارد شده بودند، خودشان به جهان اسلام و تمدن اسلامی پیوسته بودند؛ اما ایران را با خود نیاورده بودند. کاری که فردوسی می‌خواست بکند این بود که قوم ایرانی را با سوابق تاریخی و کمالات فرهنگی او به این جهان جدید وارد کند. او می‌خواست عروس ایران را با جهیزیه‌ای آبرومند به خانه داماد بیاورد.» (همان: ۶)

وی ایرانیّت و نگاه توحیدی را در شاهنامه با هم آمیخته و تفکیک‌ناپذیر دانست و با تأکید بر ابیات دربردارنده مضامین اسلامی شاهنامه نوشت: «فردوسی فرهنگ ایران پیش از اسلام را به صورتی زنده کرد که با روح اسلام سنخیت داشت و اکنون نیز باید همان راه را پیش گرفت.» (همان: ۹)

این سخنان پورجوادی به عنوان رییس مرکز نشر دانشگاهی، سردبیر مجلهٔ پر مخاطب نشر دانش و نویسندگانی که با طیف وسیعی از اهالی قلم، اندیشه و برخی از سیاسیون سر و کار داشت، بی‌شک در تلطیف نگاه نظام حاکم به شاهنامه بی‌تأثیر نبود؛ اما نه آنگونه که گلشیری می‌پنداشت با حساب و کتاب و برنامه‌ریزی قبلی.

هوشنگ گلشیری سه سال بعد از انتشار این سرمقاله، در گیر و دار ماجرای سخنرانی شاملو در دانشگاه برکلی و طرح دعاوی‌اش مبنی بر فئودال بودن فردوسی و مصلح بودن ضحاک، مقاله‌ای نوشت و در آن تلاش‌های نظام حاکم برای آشتی با فردوسی را نتیجهٔ برنامه‌ریزی شدهٔ سرمقالهٔ پورجوادی دانست:

«من می‌فهمم که قرار است به تبع یونسکو امسال از فردوسی تجلیل شود. مقدماتش را در نشر دانش دیدم و بد هم نبود. استاد پورجوادی شاهنامه را جهیزیهٔ ما ایرانیان کرد در عروسی

با فرهنگ سامی. حالا هم در روزنامه‌های دولتی داریم با حمله به شاملو مخالفان فردوسی را قانع می‌کنیم که بله باید تجلیل کرد... [اما] باز به وسیلهٔ بد می‌خواهیم به هدف خوب برسیم؟ می‌خواهیم در جشن فردوسی شاملو را قربانی کنیم؟ اینجا در طی سال‌ها مقاماتی رسمی، فردوسی را پاکسازی کرده بودند. ولی هیچ کس از همین مقامات رسمی در آن روزها حرفی نزد.» (گلشیری، ۱۳۶۹: ۲۴)

البته در همان زمان این دیدگاه پورجوادی مورد نقد نیز قرار گرفت. مخالفت با وی از این رو بود که:

«ایشان شاهنامه را سند معنویت فرهنگی ما و متصل به دیانت اسلام می‌دانند و شواهد ارائه شده هم جز چند بیت شاهنامه نیست. آیا چند بیت از [چند] ده هزار بیت را می‌توان شاهد این مدعا قرار داد؟ عموم داستان‌های فردوسی در باب پهلوانان و خسروان ایرانی پیش از اسلام است. چگونه سند اتصال ایران و اسلام‌اند یا کدام معنویت فرهنگی از آنها استخراج می‌شود؟ حداقل معنویت فرهنگی مورد نظر مؤلف را از آنها نمی‌توان استخراج کرد. آیا دیگر سندی هم طراز یا فراتر از فردوسی نداریم که فقط او را سند معنویت خود بدانیم؟ در جای دیگر نوشته‌اند: «مطالب تاریخی شاهنامه که دربارهٔ ایران پیش از اسلام است، کالبدی است که شاعر در آن روح توحید و نبوت و ولایت را دمیده است.» چگونه فردوسی چنین کرده است؟! یا: «شاهنامه اثری اسلامی است.» آیا به جز آن چند بیت، توضیح دیگری برای تبیین این مطالب می‌توان افزود؟ از داستان‌های شاهنامه چگونه ولایت و نبوت استخراج می‌شود؟» (محمدی، ۱۳۶۹: ۶۴)

با اینهمه تلاش پورجوادی برای تطبیق شاهنامه با اعتقادات رایج و پسند سیاسی-اجتماعی روزگارش، جز اینکه زمینه‌ساز آشتی سیاسیون و فضای فرهنگی کشور با فردوسی بود، نمایانگر قابلیت تازه‌ای در شاهنامه برای برقراری گفت‌وگو با ایران دههٔ شصت خورشیدی نیز بود. این سرمقاله سندی معتبر بود که ثابت می‌کرد، می‌توان برای شاهنامه جایگاه تازه‌ای در گفتمان حکومت اسلامی باز کرد و آن را آیینۀ ایدئولوژی حاکم بر جامعه قرار داد.

حمله شاملو به فردوسی در دانشگاه برکلی

روایت ضحاک ماردوش از معدود روایت‌های شاهنامه بود که در سال‌های نزدیک به انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن اهمیت ویژه‌ای یافته بود. از آنجا که ستمکاره‌تر از ضحاک پادشاهی در حافظهٔ تاریخی عموم ایرانیان نبود، بسیاری از انقلابیون در شعرها و نوشته‌های خود محمدرضا شاه و

پدرش را به او تشبیه می‌کردند. احمد رنجبر برای تأکید بر «الملک بقی مع الکفر و لا بقی مع الظلم» از داستان ضحاک بهره گرفت و نظام شاهنشاهی پیشین را نظامی ضحاک دانست که چند صباحی به هزاران حيله و نیرنگ و دسیسه بر گرده ملت سوار شده بودند؛ اما از آنجا که خدا با آنان همراه نبود، سرنگون گشتند.» (ر.ک: رنجبر، ۱۳۶۱) سعیدی سیرجانی نیز که نظام ضحاک را برچیده می‌دانست در مقدمه کتاب ضحاک ماردوش نوشت:

«گرچه در آن روزگاران بحث از پادشاهی ضحاک محملی داشت و کلنجر رفتن با مأموران، البته مربوطه، عالمی و در حال حاضر منت خدای را عز وجل که نه معلمی با وصف دوران ضحاک قصد عقده‌گشایی دارد و نه دانشجویی بدین مبحث علاقه‌ای. با اینهمه نشخوار گذشته‌ها هم خالی از خاصیتی نیست. از بازی روزگار و تکرارهای ملال‌انگیز تاریخ نباید غافل بود، چه معلوم صد سال دیگر، دویست سال دیگر، ملت فراموشکار ایران باز گرفتار پنجه ضحاک شوند و ناچار باشند در انتظار کاهوهای و فریدونی شب‌های سیاه زندگی را با داستان‌های شاهنامه به سر برند.» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۸: ۹)

سعیدی سیرجانی ضمن بازنمایی نمادهایی چون رعیت خواهنده ضحاک، مارهای دوش ضحاک، خواهران جمشید و از این نوع، در مجموع جمشید را شاهی آبادگر تلقی کرد که غرور، سبب باژگونی روزگارش شد و ضحاک را بیگانه‌ای هولناک دانست که چهل مردم وی را به تخت نشاند و ترسشان موجب گردن نهادن به اوامر او شد (ر.ک: سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۸).

در توضیح واقعه سخنرانی شاملو، نخست باید به عقاید «علی‌حسوری» استاد مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی اشاره کرد. حسوری نخستین بار و همزمان با برگزاری جشنواره طوس در سال ۱۳۵۶، در کیهان موزخ ۲۱ تیرماه، مقاله‌ای با عنوان «ضحاک، اصلاحگری که از میان مردم برخاست» منتشر نمود. وی در این مقاله مدعی شد که اصلاحات ضحاک برای برهم زدن نظام طبقاتی بازمانده از دوران جمشید و نیز اصلاحات وی در نحوه مالکیت و ثروت، سبب خشم صاحبان امتیاز شده، او فردوسی را یکی از این صاحب امتیازان دانست که قلم نیز در دست داشته و توانسته نفرت خود را از ضحاک و اصلاحاتش نشان دهد.

حسوری همچنین معتقد بود که صفات شخصی ضحاک نشان می‌دهد وی از توده مردم بوده است؛ چراکه در اساطیر ایرانی مثل اساطیر سایر ملل دیگر، توده مردم با صفاتی چون شهوترانی و حرص توصیف شده‌اند و ضحاک از هر دو صفت به غایت برخوردار بوده است. وی همچنین گمان می‌کرد اساطیر، ساخته حکام است و بیانگر منافع آنان و طبیعی است که در

چنین نظام ایدئولوژیکی، حاکم نیرومند، محقّ و محکوم ناتوان بی‌حق، پست، کنیف، پرخور، بی‌شعور و شهوتران معرفی شود. کافی است بنگریم در شاهنامه، اسفندیار (قهرمان طبقه حاکم) داری همه صفات اخلاقی و نیکو و ملکوتی است (در هفت‌خان اسفندیار) و رستم قهرمان توده مردم پرخور، سنگین و گاه چنان گول که اسب، سیمرغ یا جادو به کمک او می‌آید و گرنه کارش زار است (ر.ک: حصوری، ۱۳۵۶ نیز مقدمه حصوری بر جواد، ۱۳۷۰: ۱۳).

این سخنان حصوری بازتاب گسترده‌ای نداشت، اما بازگویی آن توسط شاملو که در آن زمان از شهرت بسیاری برخوردار بود، سرآغاز جریانی تازه شد. هشتمین کنفرانس سالانه پژوهش و تحلیل ایران با عنوان «روند روشنفکری در قرن بیستم در ایران» در اواسط فروردین ماه ۱۳۶۹ در دانشگاه برکلی کالیفرنیا با شرکت نویسندگان و هنرمندان ایرانی مقیم داخل و خارج کشور و با حضور جمعی از علاقه‌مندان به فرهنگ و ادبیات ایران برگزار شد. در این کنفرانس احمد شاملو، هما ناطق، محمود عنایت، نادر نادرپور، محمود سریع‌القلم و جمعی دیگر از نام‌آشنایان عرصه قلم و فرهنگ شرکت داشتند. احمد شاملو در نوبت سخنرانی خود به بررسی اجتماعی اسطوره‌های شاهنامه پرداخت و برداشت‌های خود را از اساطیر شاهنامه مطرح کرد. شاملو در سخنرانی خود مباحثی را طرح کرد که پیش از آن هم در کتاب جمعه به بخشی از آن اشاره کرده بود؛ اما این بار با واکنش‌های تندی در داخل و خارج ایران روبه‌رو شد. باز هم ماجرا بر سر داستان ضحاک بود. پیش از آن گروهی از روشنفکران چپ، از کاوه به مناسبت کارگر بودن و قیامش علیه ستم ضحاک با تجلیل یاد می‌کردند و حال یکی از بقیه‌السیف همان روشنفکران کاوه را به این دلیل که به منافع طبقه خود خیانت کرده و ضحاک را که معتقد به جامعه بی‌طبقه بود از تخت پادشاهی پایین کشیده، مورد نقد و توهین قرار داده بود (ر.ک: متینی، ۱۳۷۳: ۴۸۰).

شاملو در سخنرانی‌اش تاریخ ایران را تحریف شده و مشت‌دروغ و یاوه دانست که نمونه بارز آن ماجرای ضحاک و فریدون و کاوه بوده است. وی در روایت جدید خویش و به تبعیت از حصوری، ضحاک را از آن رو که در هم شکننده نظام طبقاتی بود، پرداخته ذهن مردانی دانست که از منافع نظام طبقاتی بهره‌مند بوده‌اند. او هم ضحاک را فردی توده‌ای معرفی کرد که از میان مردم برخاسته بود؛ اما فردوسی براساس منافع طبقاتی و معتقدات شخصی خود علیه او دست به تبلیغات سوء زده و شخصیت عدالت‌جوی وی را «لجن‌مال» کرده بود. شاملو قیام کاوه را هم کودتایی ضدانقلابی برای بازگرداندن اوضاع به روال استثمارگری گذشته دانست، کاوه را «شعبان بی‌مخ» و «لمپن»، فردوسی را «ابوالقاسم خان» و سخنان وی درباره کاوه را حرف‌هایی از سر «گریزی و حرامزادگی» عنوان کرد (ر.ک: شاملو، ۱۳۶۹ الف و ج نیز مهاجرانی، ۱۳۶۹: مقدمه)

همچنین شاملو در بخشی از سخنرانی‌اش در نقد سانسور گفت: «تو فقط زمانی می‌توانی بدانی درست می‌اندیشی که من منطقت را با اندیشه نادرستی تحریک کنم» (شاملو، ۱۳۶۹ الف: ۱۶) و این شاید همان کاری بود که خود او بی‌آنکه بداند، انجام داده بود. وی با ارائه قضاوت‌های بدیع و مناقشه‌برانگیزش در باب فردوسی و شاهنامه - که شاید به جای مانده از تمایلات چپ‌گرایانه او در دهه‌های سی و چهل بود - بسیاری از نخبگان و اندیشمندان آگاه را به دفاع از فردوسی تحریک کرد و یک دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ناخواسته موجب درهم شکستن سیاست سکوت در قبال فردوسی و شاهنامه و ستایش دوباره وی شد.

«به کار گرفتن لحنی ناشایست در نکوهش فردوسی بر شدت بازتابها افزود و این انتظار در جامعه قوت گرفت که بزرگان فرهنگ ایران را باید با گفتاری علمی و دور از زبان عامیانه سنجید و کم و کیف سخن‌های آنان را بررسیید.» (پهلوان، ۱۳۷۱: ۳۰۲)

سازمان جهانی یونسکو آن سال را «سال جهانی بزرگداشت فردوسی» اعلام کرده بود و نظام حاکم در ایران نیز برای استفاده از این موقعیت آماده می‌شد. سخنرانی احمد شاملو در آستانه برگزاری این همایش، جریان پر قدرتی را در جامعه به نفع فردوسی و شاهنامه به راه انداخت و موجب شد تا بسیاری از نام‌آشنایان عرصه ادبیات و تاریخ - چه دانشگاهیان و چه هنرمندان - به دفاع از شاهنامه و سلوک حکیم طوس بپردازند.

عطالله مهاجرانی که در آن زمان مشاور پارلمانی رییس‌جمهور وقت نیز بود، در سلسله مقالاتی که در روزنامه اطلاعات همان سال چاپ کرد و چندی بعد نیز در قالب کتابی کوچک با نام گزند باد در بیش از سه هزار نسخه منتشر نمود، به نقد و بررسی دعاوی شاملو در این سخنرانی پرداخت. این مجموعه مقالات از کاملترین و مستندترین نقدها به سخنرانی شاملو بود. وی شاملو را به این دلیل که در حوزه‌ای که کم می‌داند، حکم صادر می‌کند و با «خیالپردازی» که ابزار سرودن شعر است وارد حوزه تاریخ و تحقیق شده است متهم کرد و در ادامه نوشتارش به تعریف و تبیین رابطه اسطوره و تاریخ، معرفی منابع متقدم درباره اسطوره ضحاک و میزان مطابقت روایت فردوسی با منابع باستانی پرداخت (ر.ک: مهاجرانی، ۱۳۶۹).

خسرو فرشیدورد استاد سبک‌شناسی و نقد ادبی در دانشگاه تهران نیز ضمن مقاله‌ای این سخنرانی را نشاندهنده نهایت بی‌اطلاعی شاملو از ادبیات فارسی دانست (فرشیدورد، ۱۳۶۹: ۳۷). جلیل دوستخواه نیز شاملو را به این سبب که برخی ابیات الحاقی را دستمایه قضاوت خویش درباره فردوسی قرار داده بود، مورد نقد قرار داد. وی گفت:

«می‌پرسم از کدام شاهنامه سخن می‌گویید؟ از شاهنامه فردوسی که کهن‌ترین دست‌نویس دستکاری شده موجود آن دویست سال با مرگ شاعر فاصله دارد یا از شاهنامه کاتبان و ناسخان باسواد و بی‌سواد و دارای هزارگونه گرایش‌های فکری و مرامی و تعلق‌های مذهبی و دستی دراز برای هرگونه دخل و تصرف در متنی چنین الحاق‌پذیر؟»

دوستخواه در نوشتار خود بیش از همه بر ارزش و جایگاه زنان در شاهنامه تکیه کرد و به شاملو توصیه نمود تا در جایی که خود مناسب می‌داند به دلیل نقد غیرمنصفانه‌اش درباره شاهنامه و فردوسی از مردم ایران عذرخواهی کند و نگذارد تصویر ناخوشایندی از وی در ذهن‌ها بماند و در کارنامه فرهنگی‌اش ثبت شود که: «شاملو دست تطاول بر فرهنگ ملی خود گشود!» (ر.ک: دوستخواه، ۱۳۷۱)

محمدرضا باطنی استاد دانشگاه تهران نیز تأویل شاملو از داستان ضحاک را ناشیانه، غیرعلمی و عامیانه خواند (ر.ک: باطنی، ۱۳۶۹) و رضا براهنی نیز شیوه شاملو در نقد شاهنامه را مردود دانسته و نقض غرض خواند و گفت نمی‌توان کل تاریخ را مخدوش دانست و آن وقت برای اثبات فرضیه خود از جزئی از آن کمک گرفت (ر.ک: براهنی، ۱۳۶۹).

سخنرانی شاملو واکنش‌هایی را نیز میان شاعران و نویسندگان برانگیخت. محمود دولت‌آبادی در همان ایام ضمن گفت‌وگویی با مجله دنیای سخن و گزارش شرکت در همایش‌هایی ادبی در آلمان و چند کشور دیگر، در پاسخ به سؤالات مصاحبه‌گر درباب سخنرانی شاملو گفت: «هر پدیده‌ای را در جای خودش باید دید و شناخت و انصاف نیست که با معیارهای اجتماعی امروزی، الگوهای اجتماعی هزار سال پیش را نفی کنیم.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۱۹)

هوشنگ گلشیری نیز از جمله کسانی بود که به سخنرانی شاملو واکنش نشان داد. وی بیشتر سر دفاع از شاملو را داشت و اصل ماجرا را جنجالی سیاسی می‌دانست. او معتقد بود برخی شاه‌دوستان از اینکه شاملو محمدرضا شاه را «مشنگ» نامیده، برآشفته و با دفاع از شاهنامه می‌خواستند مقاصد سیاسی‌شان را پنهان کنند و حتی شاملو را سفیر جمهوری اسلامی دانستند (گلشیری، ۱۳۶۹: ۲۳). گلشیری ضمن دفاع از سخنرانی شاملو به سبب دربرداشتن مضمونی آزادی‌خواهانه، تلقی اشتباه وی از انطباق داستان ضحاک بر حکومت بردیا را به نقد کشید و از پیشینه کهن اسطوره ضحاک سخن گفت. گلشیری همچنین نوشت آنچه شاملو درباب فردوسی، شاهنامه، ضحاک و غیره گفته است سرتاپا مغلوط و مغلطه است و نشانه نداشتن احاطه کامل بر موضوع (همان: ۲۵).

اخوان ثالث از دیگر کسانی بود که به این سخنرانی واکنش نشان داد. وی در نقد تندى خطاب به شاملو نوشت که او چون می‌خواهد به هر قیمتی خودش را مطرح کند شاهنامه را دستمایهٔ مخالف‌خوانی خویش قرار داده است. (اخوان ثالث، ۱۳۹۶: ۲۶)

با این همه، سخنرانی شاملو از یکسو اعلان مخالفت با تصویر ارائه شده از شاهنامه در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه بود و از دیگرسو مقابله با تصویر ایدئولوژی‌محور^۴ تازه‌ای که داشت از فردوسی ساخته می‌شد (ر.ک: شاملو، ۱۳۶۹: ج ۹)، اما موجی از گفت‌وگوها در باب فردوسی و شاهنامه را به راه انداخت^۵ که با برگزاری هزارهٔ سرایش فردوسی همراه شد و آستانهٔ تحمل افراطیون برای شنیدن دوبارهٔ نام شاهنامه را بالا برد.

پژوهش در تشیع فردوسی

مذهب فردوسی نیز از جمله مباحثی بود که در سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ بسیار مورد توجه قرار گرفت. البته پیش از آن هم به این موضوع توجهاتی شده بود. نطق تقی‌زاده دربارهٔ مذهب فردوسی در سال ۱۳۳۸. نمایانگر سعی برخی افراد در بازگونه نشان دادن واقعیت عقیدتی فردوسی در آن سال هاست. وی گفته بود که در دورهٔ او برخی ترجیح داده بودند در اسلام فردوسی شک کنند و حتی وی را زردشتی قلمداد کنند. (ر.ک: ۱۳۳۸، رجائی‌بخارائی: ۱۰۵)

تقی‌زاده معتقد بود: «فردوسی بلاشک شیعهٔ خالص بوده و دلایل زیادی در شاهنامه برای این مدعا پیدا می‌شود»^۶ (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۷۷). در همان ایام پژوهشگران دیگری نیز موضوع شیعه بودن فردوسی را طرح و بر آن تأکید کرده بودند. (ر.ک: بهار، ۱۳۷۹: ۱۹۵، نیز نولدکه، ۱۳۲۷: ۶۷) با این حال در سال‌های پس از انقلاب و خصوصاً در اوایل دههٔ هفتاد خورشیدی که زمان آشتی جامعه با شاهنامه بود، اینگونه بحث‌ها قوت و قدرت بیشتری یافت. مسألهٔ مذهب فردوسی مسألهٔ مهمی بود؛ چراکه این موضوع می‌توانست رابطهٔ نه‌چندان مطلوب وی را با ایدئولوژی غالب، بهبود بخشد و پل ارتباطی میان شاهنامه و باورهای مردم در این عصر باشد. دکتر شهیدی در این باره نوشته است:

«از روزی که نخستین کنگرهٔ بزرگداشت فردوسی در ایران تأسیس شد، نویسندگان بر اثر دریافت‌های خود و یا برای مناسب ساختن کالای خویش با ذوق مردم بازار، روزی فردوسی را زردشتی، ضد اسلام، سنی، اسماعیلی، زیدی معرفی کرده‌اند و هنوز هم این بازار گرم است. بخصوص در سال‌های اخیر بعضی دکانداران از نو متاع از رونق افتاده را در لفاف تازه عرضه می‌کنند، شاید مشتری به دست آورند. من نمی‌خواهم بگویم فردوسی مسلمانی

متعصب بود که نمازهای پنجگانه را به وقت می‌خواند و روزه ماه رمضان را تمام و کامل می‌گرفت. ولی آنچه مسلم است اینکه اگر در آن روز پرچم‌هایی می‌افراختند و می‌گفتند مسلمانان، گبران، بی‌دینان و دشمنان اسلام، هر دسته زیر پرچمی بروند، بی‌گمان فردوسی پرچم مسلمانان را می‌گزید. زیرا در محیطی می‌زیست که مسلمانی بر آن حاکم بود.» (شهیدی، ۱۳۷۳: ۱۲۰)

مهدوی دامغانی نیز در مقاله‌ای مفصل با عنوان «مذهب فردوسی» به تفصیل به روشنگری درباب این موضوع پرداخته و درجایی از این مقاله نوشته است:

«قصد این ناچیز از ورود در این مقوله و نوشتن این مقاله بیان مزید توضیحی درباره مذهب حضرت فردوسی است که باز این ایام موضوع بحث قرار گرفته است و بعضی در مقام مخالفت با مشهور و خرق اجماع برآمده و فردوسی را شیعه امامی نمی‌دانند و حتی اخیراً از یکی از افاضل اساتید یعنی استاد دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی طغیان قلم عجیبی سر زده است و از آنجا که گویا «اعتزال» و «تشیع» را به کلی «مباین» هم تصور فرموده، با استناد به دلیلی که نفس همان دلیل بر شیعه امامی بودن حضرت فردوسی بیشتر دلالت دارد تا بر «معتزلی» بودن او در دو سه سطر با نیش قلم تهکم‌آمیز خود فردوسی را به «اعتزال» محکوم کرده و نوشته است که «فردوسی شیعه نیست و به قطع و یقین معتزلی است» (دامغانی، ۱۳۷۲: ۲۵).

در همان سال ها، مجموعه مقالاتی با عنوان فردوسی و شاهنامه نیز از شادروان محیط طباطبایی به چاپ رسید که چهار مقاله مبسوط در آن به موضوع مذهب فردوسی اختصاص یافته بود. محیط طباطبایی در این مقالات که به ترتیب «عقیده دینی فردوسی»، «اعتقاد مذهبی فردوسی»، «عقیده فردوسی» و «نظری به دین و مذهب فردوسی» نام داشت، ضمن اشاره به دشواری پی بردن به عقیده قطعی سخنواران، کوشید با بررسی قرائن دینی موجود در شاهنامه، تهمت زرتشتی‌گری را از وی زدوده و تشیع او را به اثبات رساند. (ر.ک: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹) در این سال‌ها مقالات بسیار دیگری نیز با موضوع مذهب فردوسی و برای تأکید بر شیعه بودن وی به رشته تحریر درآمد. (برای نمونه ر.ک: ریاحی، ۱۳۶۹، مهدوی دامغانی، ۱۳۶۹، تکمیل همایون، ۱۳۶۹، متینی، ۱۳۶۹، دوستخواه، ۱۳۷۰)

دعوت به پژوهش علمی در شاهنامه (حماسه داد)

کتاب حماسه داد از مجموعه انتشارات حزب توده ایران بود که در سال ۱۳۵۹ برای نخستین بار

به چاپ رسید. این اثر که بنا به ادعای مؤلف آن فرج‌الله میزانی مشهور به ف.م. جوانشیر، در ایام جشن‌های دوهزار و پانصد ساله ایران به نگارش درآمد ولی از چاپ محروم ماند، یکی از آثار بود که به قصد بازآفرینی جایگاه شاهنامه و انکار دیدگاه‌های تبلیغ شده توسط نظام پهلوی، منتشر شد. جوانشیر در این باره نوشته است:

«ز آنجا که هم در دوران ۵۰ ساله سلطنت پهلوی با مسخ شاهنامه، تصویری غیرواقعی از آن ارائه داده بودند و هم در ایام انقلاب برخی به علت مخالفتشان با نظام شاهنشاهی به شاهنامه بی‌توجهی نشان می‌دهند، چاپ این اثر را ضروری دانستم (جوانشیر، ۱۳۵۹: ۹) ... فردوسی آن مرد جنگجوی، شاه‌پرست و نژادپرستی نیست که مبلغین دربار پهلوی و قزاقان رضاخانی به مردم ناآگاه معرفی کرده‌اند (همان: ۱۳) ... ما فقط می‌خواهیم توجه خواننده را به ضرورت بازیابی و بازشناسی شاهنامه جلب کنیم و در نبرد ایدئولوژیک کنونی اسلحه‌ای را که دشمنان مردم از تحریف شاهنامه برای خود ساخته‌اند، از دست آنها بیرون بکشیم. (همان: ۱۴) ... در زمان محمدرضا شاه، تبهکاری ضد شاهنامه وسعت بیشتری گرفت. چندین مؤسسه مجهز درباری - دولتی پرهزینه با خیلی از خودفروختگان «اندیشمند» مأمور شدند که این تبهکاری را بطور سیستماتیک اعمال کنند. صدها جلد کتاب و رساله و مقاله و انواع نوشته‌ها به قصد تحریف شاهنامه چاپ و منتشر شد و همه وسایل تبلیغاتی و آموزشی از کتاب‌های درسی گرفته تا رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های مزدور در خدمت این تبهکاری درآمد. تنها یک مؤسسه دولتی به نام «انجمن آثار ملی» بیش از صد جلد کتاب چاپ کرد که به طور عمده آثاری است مبتذل و در جهت تحریف شاهنامه [!]. در یکی از انتشارات همین انجمن تحت عنوان «یادنامه فردوسی» با کاغذ اعلاء و چاپ زرین این اشعار آمده است:

چو کودک لب از شیر مادر بشست

محمدرضا شاه گوید نخست

اگر همدم شه بود فرهی

فرح زاید از فر شاهنشاهی

شهنشاه بانوی فرخ‌نژاد

که شاهنشاهش تاج بر سر نهاد

به سرتاسر گیتی از غرب و شرق

درخشید فرش به کردار برق (همان: ۱۷)

جوانشیر از رهبران حزب توده و جانشین نورالدین کیانوری بود (ر.ک: تارنمای راه توده) که لحن

گفتار و مطالبی که در مقدمه کتاب حماسه داد عنوان کرده است نیز بخوبی نمایانگر این گرایش است. تمایلات سیاسی وی موجب شد تا او در قضاوت شاهنامه نیز چندان منصف نباشد. عداوت جوانشیر با نظام پهلوی و باورهای حزبی‌اش باعث اظهار نظرهایی از این دست نیز شده است:

«بیت: چو ایران نباشد تن من مباد/ بدین بوم و بر زنده یک تن مباد، با روح و جان فردوسی تناقض دارد... این بیت تراوشی است از قلب سیاه ناکسانی که به آسانی آب خوردن آدم می‌کشند، از شکنجه حیوانی جوانان ایران لذت می‌برند، نسبت به مردم این کشور چنان کینه‌ای به دل دارند که راستی را شعار آنان و سیاست آنان نابودی همه ایران است.» (همان: ۲۴)

جوانشیر همچنین همه پژوهش‌های انجام شده پیشین درباره فردوسی را به یک چشم می‌نگریست و گمان می‌کرد این پژوهش‌ها جملگی «کوهی کاغذ» است که علیه فردوسی «سیاه شده» و در گذشته این «ادعاهای نادرست و بی‌پشتوانه و ابیات من‌درآوردی» به نام تجلیل از فردوسی و شاهنامه، به وی نسبت داده شده است (ر.ک: همان: ۳۵). وی همچنین معتقد بود در ایران به سبب خفقان حاکم، پژوهش در عمق شاهنامه میسر نبوده است و از میان همه پژوهش‌ها تنها پژوهشگران شوروی که به «متدولوژی درست و علمی» دسترسی داشته‌اند، دریافته‌اند که شاهنامه «گرایش خلقی» دارد (ر.ک: همان: ۳۶). با این همه حماسه داد از معدود آثاری بود که در ایام پس از پیروزی انقلاب به منظور بازآفرینی جایگاه حقیقی شاهنامه و فردوسی منتشر شد و از بسیاری تلقینات و تبلیغات نظام پهلوی درباره شاهنامه پرده برداشت.

آشتی گفتمان غالب با شاهنامه در کنگره جهانی فردوسی

رضا فیض که در دهه‌های هشتاد و نود میلادی نماینده ایران در یونسکو بود می‌گوید: «سال ۱۹۸۸ بود که یکی از نمایندگان تاجیکستان به اتاق من در یونسکو آمد و گفت نزدیک به هزار سال از سرایش شاهنامه حکیم طوس گذشته و ما قصد داریم که این هزاره را در تاجیکستان جشن بگیریم. تاجیکستان آن زمان بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود. من فکر کردم درست نیست شاهنامه که آبروی زبان فارسی است در کارنامه شوروی ثبت شود. البته آن زمان شاهنامه در ایران چندان محبوب نبود و خیلی‌ها به من توصیه کردند که اقدامی نکنم؛ اما من خیلی سریع پیشنهادم را برای بزرگداشت فردوسی و نامگذاری یک سال به اسم وی، از طرف ایران در یونسکو طرح کردم و با وجود کارشکنی‌های بعضی کشورها موفق به ثبت آن شدم. متأسفانه بودجه‌ای در اختیار ما نبود که در خود یونسکو جشن بگیریم.

اما دو سال بعد در ایران همین قطعنامه یونسکو را مبنا قرار دادند و مراسمی هم برگزار کردند.» (فیض: ۱۳۹۴)

نامگذاری سال ۱۹۹۰ میلادی به نام فردوسی توسط یونسکو و بحث‌هایی که در آن سال‌ها درباره شاهنامه در گرفته بود، این انگیزه را برای دولت وقت فراهم کرد که با برگزاری هزاره سرایش شاهنامه، رسماً صلح فردوسی و نظام حاکم را اعلام نماید.

کنگره با حضور مدیر کل سازمان یونسکو، فدریکو مایور و برخی شاهنامه‌پژوهان داخلی و خارجی در روز شنبه اول دی ماه ۱۳۶۹ با سخنرانی رییس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی کار خود را آغاز کرد و به مدت شش روز در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ادامه داشت (ر.ک: اطلاعات مورخ ۱ دی ماه ۱۳۶۹). عده‌ای از شرکت‌گذاشتگان در این همایش با وجود نامناسب بودن شرایط آب و هوایی توانستند از آرامگاه فردوسی بازدید نمایند و لوحی هم به همین مناسبت در ضلع شرقی آرامگاه نصب شد.^۱

برگزار کنندگان این همایش پس از افتتاح کنگره، مدعوین را برای ادای احترام و نثار تاج گل به آرامگاه بنیانگذار انقلاب، آیت‌الله خمینی بردند و پس از آن مزار شهدای انقلاب اسلامی در بهشت‌زهرا را گلباران کردند (ر.ک: کیهان مورخ ۱ دی ماه ۱۳۶۹ نیز؛ یاد: زمستان ۱۳۶۹ ص ۱۵۴). این مراسم همزمان در شهرهای مشهد، زابل، مهاباد، کاشان و اصفهان نیز برگزار شد (پهلوان، ۱۳۷۱: ۳۱۱) و بخش‌هایی جنبی چون نقالی، اجرای موسیقی مقامی خراسان، شاهنامه‌خوانی، شب شعر، نمایشگاه‌های خطاطی و نقاشی و تئاترهای^۲ با موضوع شاهنامه داشت. همچنین از اول دی ماه آن سال مجموعه برنامه‌هایی با نام هزاره فردوسی در تلویزیون پخش شد که به موضوعاتی چون: جهانی فردوسی، جایگاه فردوسی و شاهنامه در ادبیات جهان، جایگاه فردوسی و شاهنامه در ادبیات ایران، تأثیر شاهنامه بر فرهنگ قومی ایران، محتوای شاهنامه، نقالی و موسیقی شاهنامه اختصاص داشت و کسانی چون میرجلال‌الدین کزازی، اسماعیل حاکمی، کامل احمدنژاد، محمد روشن، علی موسوی گرمارودی، جعفر شعار و فریدون جنیدی به عنوان کارشناس در اجرای آن همکاری داشتند. دو برنامه مستند سی دقیقه‌ای نیز با عنوان حماسه فردوسی به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی تولید شد که در ایران و خارج از آن به نمایش درآمد (خالقی، ۱۳۶۹: ۴۱).

در همان سال نیز پس از مدت‌ها بی‌اعتنایی به بازار چاپ و نشر آثار مرتبط با شاهنامه، آثار ذیل با محوریت شاهنامه و فردوسی منتشر شد:

- *آلبوم پرده‌هایی از شاهنامه*، اثر محمدباقر آقامیری مجموعه‌ای از تابلوهای شاهنامه به همراه بخشی از اشعار آن بود که انتشارات سروش با همکاری شرکت افست (سهامی عام) آن را منتشر کرده و در مراسم هزاره به فروش رساند. *داستان‌های شاهنامه* به انتخاب علی رواقی، مقدمه مهرداد بهار و نقاشی‌های محمد فرشچیان، *آلبوم نقاشی‌های شاهنامه* شامل ۳۰ نقاشی از مجموعه مینیاتورهای محمد فرشچیان و همچنین *آلبوم نقاشی‌های شاهنامه* عهد بایسنقر نیز از دیگر انتشارات سروش به مناسبت هزاره سرایش شاهنامه بود.

- انجمن خوشنویسان ایران نیز دو کتاب *سرو سایه فکن* به قلم دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و *خط غلامحسین امیرخانی با تذهیب و تشعیر و فردوسی در آئینه شاهنامه* اثر چهل تن از خوشنویسان عصر را که در بردارنده هزار برگ از ابیات خطاطی شده از شاهنامه به خط خوش با تذهیب و مینیاتور بود، منتشر نمود.

- همچنین کتاب‌های *زال و رودابه*، *هنگامه کوه همامون*، *داستان سیاوش*، *دفتر دانایی* و *بهین نامه باستان* گزینش و توضیح دکتر محمد جعفر یاحقی از سوی مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی منتشر شد.

- *فرهنگ نام‌های شاهنامه* از علی جهانگیری، وصف طبیعت در شعر از نعمت‌الله ناظری و *در سایه سیمرغ* از یوسفعلی میرشکاک نیز در انتشارات برگ طبع شد.

- مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، *فرهنگ نام‌های شاهنامه* از دکتر منصور رستگار فسایی را طبع نمود.

- انتشارات فرهنگسرا (یساولی) هم دو نسخه از شاهنامه را در همین ایام منتشر کرد. نخست مرقع شاهنامه شاه‌طهماسبی به چهار زبان فارسی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی و دیگر یک‌هزار بیت از شاهنامه که با خط خوش و چاپی نفیس منتشر گشت.

نکته قابل توجه در کارنامه این همایش، ایدئولوژی محور بودن اغلب سخنرانی‌ها بود. به نظر می‌رسید بیشتر اعضاء این کنگره، بیش از آنکه در اندیشه بررسی شاهنامه به عنوان متنی ادبی بوده باشند، کوشیده‌اند از دیدگاه مذهب شیعه پیوندهایی میان این متن و افق انتظارات عصر خویش برقرار نمایند. گرچه مایور پیام اصلی فردوسی را احترام به دیگران به رغم اختلافات عقیدتی و مذهبی و قومی و اجتماعی دانست (ر.ک: غلام، ۱۳۹۶)، دیگر سخنرانان بر اهمیت شاهنامه به دلیل باورهای مذهبی موجود در آن تکیه کردند. هاشمی رفسنجانی، رییس جمهور وقت، فردوسی را «شاعری متعهد، مسلمان و معتقد به آخرت و آرمان‌های اسلامی» دانست و گفت:

«در وضع کنونی ممکن است چنین جلوه‌گر شود که برخی از افراد از شاهنامه فردوسی خوششان نمی‌آید. به خاطر خیانت‌ها و آثار منفی سلسله پهلوی و قاجار بر روح این مردم، سیستم پادشاهی و عنوان پادشاهی واژه مطرودی بوده است، ولی اگر منصفانه به این قضیه نگاه کنیم می‌بینیم که در زمان فردوسی چیزی شبیه به دموکراسی و جمهوریّت مطرح نبوده است؛ بنابراین متفکری که می‌خواسته تاریخ را برای افکار عامّه بگوید، چه باید می‌کرده؟ ما وقتی می‌خواهیم قضایای بکنیم باید خود را جای مردم زمان فردوسی، نه مردم انقلابی معاصر ایران بگذاریم که با این همه جهاد خود را از سر سیستم پادشاهی نجات دادند.

این اواخر ملی‌گرایی با جریان سیاسی خاصی که پایگاه درستی در جامعه نداشت عجین شده و قضاوت را دشوار کرده است. اما هیچ دانشمند عالی مقامی نیست که به میهن بی‌اعتقاد باشد. حضرت امام راحل تأکید فراوانی بر کلمه «اروند رود» داشتند. کسی نمی‌تواند بگوید امام مکتبی نبودند.

اگر هنر فردوسی در احیای زبان فارسی بوده باشد، این یک ارزش به شمار می‌رود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در دوران ریاست جمهوری خود تأکید فراوانی بر تجدید فعالیت فرهنگستان زبان و ادب فارسی داشتند و من مطمئنم که روح اسلام از ما نمی‌خواهد زبان خود را ترک کنیم و این از اشتباهات افراطی برخی افراد ناشی می‌شود.

قبل از انقلاب اسلامی و در زمان پهلوی احیای زبان فارسی با نفی اسلام و زبان عرب و تاریخ اسلام همراه بود و آنها به جای تجلیل از فردوسی قرآن را نفی و مکتب را تضعیف می‌کردند، اما اکنون منافاتی ندارد که ما هم از زبان فارسی خود استفاده کنیم و هم در کنار آن از معارف دیگر بهره بجوییم.

فردوسی بر روی مسأله توحید و خداشناسی، اسلام، رسالت پیامبر، ولایت و توجّه به روز قیامت در کنار مبارزه با ستم و خودخواهی تأکید داشت و به سلطان محمود غزنوی، این سلطان مغرور گفت که اگر اهل آخرت هستی از علی جواب خود را بگیر.

ما حاضر نیستیم فردوسی را به عنوان یک ایرانی محبوس کنیم و آرمان‌های اسلامی او را در نظر نداشته باشیم. ما فردوسی را یک فردوسی متعهد، مسلمان و معتقد به آخرت و آرمان‌های اسلامی و آشنا به تاریخ و دارای ذوق و هنر ادبی خوب و هنر شعرسرای می‌دانیم. (جمهوری اسلامی، مورخ ۲ دی ماه ۱۳۶۹)

وزیر ارشاد وقت، حجه الاسلام خاتمی نیز در نطق خود در آیین افتتاح کنگره جهانی هزاره تدوین شاهنامه گفت: «فردوسی در شاهنامه مبلغ سیاسی رژیم‌های ویرانگر شاهی نیست و عظمت شخصیت وی در بهره‌ای است که از حکمت و جهان‌بینی و عرفان و ادب اسلامی دارد.»

وی همچنین گفت: «سراسر شاهنامه بر آموزش‌های اسلامی است و چه بسیار پند و حکمت‌های این کتاب بزرگ که بی‌کم و کاست برگرفته از کتاب خدا و سنت نبوی و معصومین است. فردوسی در ستایش ایران و ایرانی از حدیث «حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ» متأثر است و شخصیتی است که در برابر ناروایی‌های زمانه که به صورت زشت‌ترین تعصبات و تبعیض‌ها جلوه‌گر بود به دفاع از حق و عدالت برخاسته است.» (روزنامه اطلاعات مورخ دوم دی ماه ۱۳۶۹)

مصطفی معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت، بزرگداشت فردوسی را احیای هویت دینی و ملی و پاسداری از گنجینه ارزشمند فرهنگ و اندیشه بشری دانست و فردوسی را نماد دمسازی و همسازی فرهنگ اسلامی و فرهنگ فارسی ایرانی معرفی نمود. (همان)

علی‌اکبر ولایتی وزیر امور خارجه وقت نیز فردوسی را نماینده تفکر اکثریت مردم ایران پس از پذیرش اسلام دانست. وی گفت فردوسی به عنوان ایرانی آزاده مسلمان و شیعه ظهور می‌کند و با وصف شاهان افسانه‌ای درحقیقت نفی شاه و خلیفه زمان خویش را می‌کند و در برابر محمود غزنوی می‌ایستد. (همان)

پیام فرهنگستان زبان و ادب فارسی به کنگره نیز حکایت از این داشت که شاهنامه از این جهت سند افتخار ملت ایران است که در آن ایمان اسلامی و اعتقاد شیعی، حکمت الهی و ارزش‌های انسانی به صورتی موزون و متین تألیف شده است (همانجا).

در قطعنامه پایانی این همایش نیز آمده بود:

«امروز که کشور جمهوری اسلامی ایران هزارمین سال تدوین شاهنامه و شخصیت فردوسی را ارج می‌نهد، تنها بدان سبب نیست که شاهنامه بخشی از تاریخ متمم دوران‌های پیشین را در خاطره‌ها زنده نگه داشته و با نخستین ترازوی معتبر زبان فارسی است، بلکه بیشتر بدین جهت است که فردوسی حکیم روح توحید و خداپرستی و نبوت و ولایت را خردمندانه در کالبد این تاریخ دمیده و هویت ایران اسلامی را بر بنیان باورهای توحیدی بنا نهاده است. (کیهان ۸ دی ماه ۱۳۶۹)

بدین ترتیب دولتمردان جملگی کوشیدند با برقراری پیوند تازه‌ای میان شاهنامه و هنجارهای دینی نظام حاکم و جامعه، خاطره پیوند این اثر با نظام شاهنشاهی پیشین را از ذهن‌ها بزدايند و جالب اینجاست که در روزهای بعدی همان همایش، پژوهشگران دانشگاهی در سخنرانی‌های خود هریک به نوعی به این موضوع اشاره کرده‌اند. فضل‌الله رضا در سخنرانی خود گفت:

«شاهنامه اثری هنری است و در فهم هنر عقل نقش چندانی ندارد. از همین رو هر گروهی می‌تواند بنا به ذوق خود آن را بفهد و خوب طبعاً زمانی نیز آن عده‌ای که ذوق وطن‌پرستانه داشته‌اند آن را به خاطر درونمایه وطن‌پرستانه‌اش ستوده‌اند.» (رضا: ۱۳۶۹: ۳۶)

کمال‌الدین عینی، پژوهشگر سرشناس تاجیک، شاهنامه را کتابی دانست که دائم در مدار مبارزات سیاسی بوده و هر حکومتی به نفع خود از آن سوء استفاده کرده است و محمد استعلامی هم ضمن سخنرانی‌اش گفت که شاهنامه و اسطوره‌های کهن هیچکدام نامه شاهان نیست، نامه آرزوهای یک جامعه است (ر.ک: غلام، ۱۳۶۹: ۳۶).

در بیانیه پایانی کنگره همچنین پیشنهاد شد که بنیادی برای گردآوری نسخ شاهنامه، چاپ‌ها و نقدهای آن تشکیل و تصحیحی تازه از شاهنامه در ایران فراهم آید و همچنین جایزه‌ای به نام جایزه فردوسی برقرار شود که هر سال به کسانی که بهترین تحقیقات را درباره فردوسی و شاهنامه انجام می‌دهند تعلق بگیرد (ر.ک: همان، ۳۹). متأسفانه هیچ‌یک از این اهداف عملی نشد و بزرگترین دستاورد این همایش همین بود که بعد از بیش از یک دهه، عاقبت میان شاهنامه، فضای فرهنگی جامعه و گفتمان غالب صلح افتاد و از آن پس تا به امروز شاهنامه مورد نقد و بررسی‌های گوناگون و پرشماری قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

تبلیغات گسترده رژیم پهلوی برای پیوند دادن پادشاهی خود به سلسله‌های پادشاهی در ایران باستان با بهره‌گیری از شاهنامه موجب شد تا پس از سرنگونی شاه و هرآنچه رنگ و بوی شاهی در خود داشت، طبقه عوام و ناآگاهان در برابر شاهنامه نیز موضع گرفته و آن را مورد بی‌توجهی قرار دهند. از این رو در نخستین دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش شاهنامه‌پژوهان بیشتر مبتنی بر بازسازی جایگاه شاهنامه در میان مردم بود. در این راستا ایشان به پرده برداشتن از مضامینی از شاهنامه پرداختند که تا آن روز کمتر مورد توجه قرار گرفته بود. از جمله این تلاش‌ها می‌توان به پیشنهاد نام «الهی‌نامه» به جای شاهنامه، بازنمایی مفاهیم دینی و اسلامی موجود در شاهنامه، بحث در تشیع فردوسی و آشکار کردن حقایقی از شاهنامه که در رژیم قبل مورد تعبیر و تأویل باژگونه و سوءاستفاده قرار گرفته بود، اشاره کرد.

این تلاش‌ها پس از یک دهه منجر به اشتهی گفتمان غالب با این متن ادبی شد. به طوری که در ۱۳۶۹ و به تاسی از یونسکو در ایران مراسم هزاره سرایش شاهنامه برگزار و پژوهش‌ها و آثار بسیاری با استفاده یا الهام از شاهنامه پدید آمد و شاهنامه‌پژوهی در ایران جانی تازه یافت.

یادداشت‌ها:

1. Hans Robert Jauss (1921-1997)
2. Literary History as a Challenge to Literary Theory
3. Aesthetics Reception

۴. شامل در سخنرانی‌اش یکجا نیز فردوسی را، «فردوسی علیه‌الرحمه» خطاب کرد که اشاره به عنوان سرمقاله پورجوادی داشت و شاید نوعی تعریض و مخالفت غیرعلنی با دیدگاه وی بود. (ر.ک: شاملو، ۱۳۶۹: ج ۹)
۵. رویکرد شاملو، موافقانی نیز داشت. از جمله اسفندیار منفردزاده (ر.ک: ۱۳۶۹: ۲۶) یا جواد جوادی که چندی پس از سخنرانی شاملو، با نگارش کتابی با عنوان *فریدونیان، ضحاکیان و مردمیان*، با مدد گرفتن از کتب تاریخ ایران باستان به بسط اندیشه‌های شاملو پرداخت. وی با توصیف نظام‌های الیگارش و موناشرشی و با بهره‌گیری از ابیات شاهنامه ادعاهای حضوری و شاملو درباب جمشید، ضحاک و فریدون را تأیید کرد. اما به شاملو این را هم یادآوری کرد که: «فردوسی راوی تاریخ و اسطوره‌هاست و این ما هستیم که با تفسیر به رأی و بدون میانی منطقی و گاه با غرض حرف دل خود را از شاهنامه استخراج می‌کنیم» (جوادی، ۱۳۷۰: ۳۶).
۶. درجایی دیگر می‌گوید که برخی ابیات شاهنامه که در طعن بر خلفای سه‌گانه است و خصوصاً ابیات هجوتامه پر از شور تشیع اهل بیت است (همان: ۱۹۱).
۷. این بزرگداشت سال‌ها بعد در ۱۹۹۵ و با عنوان سمپوزیوم بین‌المللی هزاره شاهنامه در شهر دوشنبه برگزار شد. درحالی که چهار سال پیش از آن ایران هزاره سرایش شاهنامه را برگزار کرده بود (درباره این سمپوزیوم ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۸: ۲۷۷-۲۸۸).
۸. ابتدا قرار بر این بود که این همایش در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شود اما این اتفاق رخ نداد (ر.ک: ناظری ۱۳۶۸).
۹. نمایش هزاره هزاره‌ها به کارگردانی مهدی جرجانی روی پرده نمایش رفت. این تئاتر حکایت سپیدمویی بود که در دفاع از ضحاک سخنرانی می‌کرد و او را از بند هزار ساله آزاد می‌کرد اما کاه، زال و رودابه بار دیگر ضحاک را به بند می‌کشیدند. این تئاتر ملهم از سخنرانی شاملو بود. آتیلا پسیانی نیز نمایش هفتخوان رستم را در سالن تئاتر شهر به روی صحنه برد و همچنین نمایش عروسکی هفتخوان رستم هم به کارگردانی هما جدیکار روی صحنه رفت. این نمایش حکایت به بند در آمدن کیکاووس در مازندران و تلاش رستم برای آزاد ساختن وی بود. راز سپهر هم نمایش دیگری به کارگردانی فرشاد فرشته حکمت بود که از داستان رستم و اسفندیار اقتباس شده بود (ر.ک: کیهان مورخ ۵ دی ماه ۱۳۶۹)

منابع

- اخوان ثالث؛ مهدی. (۱۳۶۹). «اول و آخر شاهنامه». *دنیای سخن*. مرداد و شهریور. صص ۲۶-۲۷.
- باطنی؛ محمدرضا. (۱۳۶۹). «سخنی با آقای احمد شاملو». *آدینه*. تیرماه. ۱۲-۱۳.
- بهار؛ ملک‌الشعرا. (۱۳۷۹). *فردوسی‌نامه*. به کوشش محمد گلبن. تهران: سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پورجوادی؛ نصرالله. (۱۳۶۶). «نگاهی دیگر به فردوسی علیه‌الرحمه». *نشر دانش*. سال هشتم، ش اول. آذر و دی. صص ۲-۹.
- پهلوان؛ چنگیز. (۱۳۷۱). «کالبدشکافی یک بزرگداشت». *ایران‌نامه*. شماره ۴. سال دهم. پاییز. صص ۲۹۷-۳۲۳.
- تقی‌زاده؛ حسن. (۱۳۹۰). *مقالات تقی‌زاده درباره شاهنامه و فردوسی*. زیر نظر ایرج افشار. تهران: توس.
- تکمیل‌همایون؛ ناصر. (۱۳۶۹). «گفتاری در ماندگاری فرهنگی شاهنامه». *فرهنگ*، ش ۷، صص ۱۲۱-۱۴۴.

- جوادى؛ جواد. (۱۳۷۰) *فریدونیان، ضحاکیان و مردمیان به ضمیمه اسطوره چیست*. بانضمام مقدمه علی حصوری. تهران: چاپ و صحافی بهمن.
- جوانشیر؛ ف.م. (۱۳۵۹) *حماسه دادربختی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی*. تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- حصوری؛ علی. (۱۳۵۶). «ضحاک اصلاح‌گری که از میان مردم برخاست». کیهان. مورخ ۲۱ تیرماه ۱۳۵۶. شماره ۱۰۲۱۳.
- خالقی؛ مجید. «تلویزیون و کنگره هزاره فردوسی». سروش. دی ماه ۱۳۶۹. سال دوازدهم. شماره ۵۴۰. صص ۳۸-۳۹.
- دامغانی؛ مهدوی. (۱۳۷۲). «مذهب فردوسی». *ایرانشناسی*. بهار شماره ۱۷. صص ۲۰-۵۳.
- دوستخواه؛ جلیل. (۱۳۷۱). «نقد ادبی یا نفی شاهنامه؟ نامه سرگشاده به احمد شاملو». کلک. مهر ۱۳۷۱. شماره ۳۱. صص ۶۷-۸۴.
- دوستخواه؛ جلیل. (۱۳۷۰). «از رنگ گل تا رنج خار (از قدمعلی سرآمی) (۱)». کلک، س ۲، ش ۱۶، صص ۷۸-۱۰۲.
- دولت‌آبادی؛ محمود. (۱۳۶۹). «برخوردهای جزمی مورد علاقه من نیست». *دنیای سخن*. خرداد و تیز. صص ۱۷-۱۹.
- رضا؛ فضل‌الله. (۱۳۶۹). «شاهنامه تجلی دادخواهی و مبارزه با جهل است». گزارش هزاره تدوین شاهنامه از محمد غلام. *رشد آموزش و زبان فارسی*. زمستان ش ۲۳. صص ۳۴-۳۹.
- رنجبر؛ احمد. (۱۳۶۰). «ستایش یزدان». *دانشگاه انقلاب*. دیماه. شماره ۷. صص ۲۳-۲۴.
- رنجبر؛ احمد. (۱۳۶۱). «داستان ضحاک از زبان حکیم طوس». *دانشگاه انقلاب*. بهمن. شماره ۲۰. صص ۲۴-۲۵.
- ریاحی؛ محمدآمین. (۱۳۶۹). «نقد افسانه فردوسی و محمود». کلک، س ۱، ش ۹، صص ۵-۱۶.
- سعیدی سیرجانی؛ علی‌اکبر. (۱۳۶۸). *ضحاک ماردوش از شاهنامه فردوسی*. تهران: چاپ دوم.
- شاملو؛ احمد. (۱۳۶۹ ج). «ایران در سده بیستم». *بولتن تلویزیون ما*. زیر نظر پریسا ساعد. شماره ۱، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۹. چاپ کالیفرنیا.
- شاملو؛ احمد. (۱۳۶۹ الف). «بررسی اجتماعی اساطیر شاهنامه». *دنیای سخن*. خرداد و تیر. صص ۱۲-۱۶.
- شاملو؛ احمد. (۱۳۶۹ ب). «این ملت حافظه تاریخی ندارد». *دنیای سخن*. مرداد و شهریور. صص ۲۰-۲۲.
- شهیدی؛ سید جعفر. (۱۳۷۳). «فردوسی - شاعری شیعی مذهب». *شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ در تمدن جهانی*. تهران: مرکز مطالعات ایرانی.
- غلام؛ محمد. (۱۳۶۹). «شاهنامه تجلی دادخواهی و مبارزه با جهل است». *رشد آموزش و زبان فارسی*. زمستان ش ۲۳. صص ۳۴-۳۹.
- فتوحی؛ محمود. (۱۳۸۷). *نظریه تاریخ ادبیات با بررسی انتقادی تاریخ ادبیات نگاری در ایران*. تهران: سخن.
- فرشیدورد؛ خسرو. (۱۳۶۹). «و ...!». *دنیای سخن*. مرداد و شهریور. صص ۳۷.
- فیض؛ رضا. (۱۳۹۴). *مصاحبه با مؤلف*. (هفتم اسفند ماه).
- گلشیری؛ هوشنگ. (۱۳۶۹). «تلقی غلط از ادبیات و تاریخ». *دنیای سخن*. مرداد و شهریور. صص ۲۳-۲۵.
- متینی؛ جلال. (۱۳۷۳). «دروغ مصلحت‌آمیز». *ایرانشناسی*. سال هفتم. پاییز. شماره ۳. صص ۴۷۷-۴۸۷.
- متینی؛ جلال. (۱۳۶۹). «شاهنامه و شریعت». *ایران شناسی*، س ۲، ش ۲، صص ۳۷۹-۳۹۹.
- محمدی؛ مجید. (۱۳۶۹). «نقد مؤلف: نگاهی به آراء و آثار نصرالله پورجوادی». *ارغوان*. سال اول. شماره اول. آذر

۱۳۶۹.

- محیط طباطبایی؛ محمد. (۱۳۶۹). فردوسی و شاهنامه. تهران: امیرکبیر.
- مسکوب؛ شاهرخ. (۱۳۵۱). «شاهرخ مسکوب و افسانه سیاوش». کتاب امروز. پاییز ۵۱. ص ۵-۸.
- مهاجرانی؛ عطاءالله. (۱۳۶۹). گزند باد. تهران: اطلاعات.
- مهدوی دامغانی؛ احمد. (۱۳۶۹). «گفتگو درباره فردوسی»، خاوران، س ۱، ش ۴ و ۳، صص ۷۱-۷۴.
- ناظری؛ نعمت‌الله. (۱۳۶۸). وصف طبیعت در شعر فردوسی. مشهد: انتشارات شعله اندیشه.
- نولدکه؛ تتودور. (۱۳۲۷). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- یاققی؛ محمدجعفر. (۱۳۸۸). از پاژ تا دروازه رزان. تهران: سخن.
- Robert C. Holub, *Reception Theory: A Critical Introduction*. (London and New York: Methuen, 1984), xii.
- Juergensmeyer, Mark. (1993). *The New Cold War? Religious Nationalism Confronts the Secular State*. Berkeley: University of California Press.
- Jauss, Hans Robert. (1970). *Literary History as a Challenge to Literary Theory*. *New Literary History*. Vol. 2, No. 1, A Symposium on Literary History (Autumn, 1970), pp. 7-37
- Published by: The Jihns Hopkins University Press.

